



## گفت و گو با وودی آلن پیرامون ساخت درام جنایی رؤیای کاساندرایادگاری برای آیندگان

عصبی بودن به عنوان مشخصه‌ی دائمی شخصیت شماست؛ چیزی که به ویژگی بارز کاراکترهای «رؤیای کاساندرای» هم تبدیل شده است!

عصبیت درد بی‌درمان قرن جدید است، قرنی که مردمانش نه از سر عشق و علاقه‌ی درونی که از روی منافع شخصی است که همدیگر را محترم می‌شمارند! از این حیث من هم آن‌طور که می‌گویند انسانی عصبی و پرخاشگر نبوده و کاملاً معمولی هستم. یعنی شما هم مانند دو جوان فیلمتان هم‌رنگ جماعت شده‌اید؟! متأسفانه دورویی، دورویی می‌آورد و خشم هم مولود خشم است! بنابراین این مسئله که انسان‌های زمانه‌ی ما این قدر شبیه هم شده و هر کدام به دنبال دور زدن دیگری هستند چندان هم عجیب نیست. مثلاً در شرایطی که عشق‌های جوانان ما دوامی ندارند، چگونه می‌توان فیلم ساخت و از خیانت سخن نگفت؟!

در زندگی خانوادگی هم آدمی عصبی هستید؟

من شخصیت‌های عصبی زیادی را در فیلم‌هایم بازی کرده‌ام که بسیار هم روی مردم اثر گذاشته و فکر می‌کنند من عصبی یا روشنفکر هستم، اما من هم یک آدم عادی هستم! زن و فرزند دارم و خیلی به آن‌ها علاقه دارم، مثل افراد معمولی جلوی تلویزیون می‌نشینم و مجموعه‌های تلویزیونی را می‌بینم و ...

چرا به سراغ جنایی‌سازی رفتید؟

من در سال‌های پایانی عمرم به سر می‌برم و فرصت زیادی برای تجربه کردن ندارم، به همین دلیل می‌خواهم در این چند سال باقیمانده به آن چیزهایی رو بیاورم که پیش از این از من سر نزده است؛ جنایی می‌سازم، چون می‌خواهم ایده‌هایی که در این ژانر دارم را به عنوان یادگار برای آیندگان باقی بگذارم!

در رؤیای کاساندرای هم با توجه به فضای کمیک اغلب فیلم‌هایتان رگه‌هایی از کمدی به چشم می‌خورد، آیا با این نظر موافقت می‌کنید؟

نمی‌دانم، اصلاً تا به حال به این موضوع فکر نکرده بودم! ولی یک مسئله واضح است، آن هم این که اغلب تماشاگران رؤیای کاساندرای با هدف تماشای یک فیلم کمدی به سینما رفته بودند و ناگهان با دیدن یک درام جنایی شوکه شدند! پس سعی کردند به نوعی نمادگرایی پناه برده و برخی صحنه‌های فیلم را کمیک ببینارند که البته از نظر من این اصلاً چیز بدی نیست.

اما به نظر می‌رسد رؤیای کاساندرای تریلر شبه روانشناختی است که در مرز میان فیلمی جدی و کمدی معلق مانده!

«وودی آلن» با نام اصلی «الن استوارت کوینزبرگ» اول دسامبر سال ۱۹۳۵ در بروکلین نیویورک در یک خانواده‌ی یهودی متولد شد. او هشت سال از دوران کودکی‌اش را در مدرسه‌ی یهودیان سیری کرد و پس از آن در دبیرستانی به نام میدوود به تحصیلاتش ادامه داد. در آن زمان موهای قرمز رنگ او باعث شده بود تا در بین دوستان و هم‌کلاسی‌هایش به «رد» (قرمز) معروف شود. آلن با هدف کسب درآمد به نوشتن قطعات طنز و فروش آن‌ها روی آورد؛ این قطعات در ستون‌های طنز روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید، سپس در سال ۱۹۵۳ در دانشگاه سینمایی نیویورک ثبت نام نمود و بلافاصله در دوره‌ی به نام تولیدات سینمایی مردود شده و مجبور به ترک دانشگاه شد. از آن پس به مدت دو سال با دستمزدی معادل هفته‌ی ۲۰ دلار به نویسندگی برای کمپنی به نام «دیوید آلبو» مشغول بود، بعد وارد تلویزیون شد و به نوشتن متون برنامه‌های تلویزیونی پرداخت. آلن از نوجوانی نواختن کلارینت را آغاز کرده و با ورود به برنامه‌های تلویزیونی اسم کوچک «وودی هرمان» نوازنده‌ی مشهور کلارینت را بر خود نهاد. او به مدت پنج سال در تلویزیون فعالیت داشت و در نهایت تصمیم گرفت استعدادش را در زمینه‌ی بازیگری نیز امتحان کند. اولین حضور آلن در مقام بازیگر، در سال ۱۹۶۰ در کلوبی در شهر منهتن بود. شخصیت کمدی متفاوت و خلاق او به سرعت نگاه‌ها را به سوی خود معطوف کرد.

از زمان ساخت فیلم «پول رو بردار و در رو» در سال ۱۹۶۹ که شهرتی جهانی برای آلن به ارمغان آورد، او به‌طور نسبی هر سال یک فیلم ساخته است که در این میان می‌توان از آثار ماندگاری چون «آنی هال»، «منهتن» و «زلیک» یاد کرد. آخرین ساخته‌ی این کارگردان یعنی «رؤیای کاساندرای» فیلمی جنایی است که اگر چه با نمایش فاصله گرفتن آلن از ویژگی‌های ثابت فیلم‌های پیشینش همراه بوده، اما نمایانگر این نکته نیز است که او در سال‌های دهه‌ی هفتم زندگی‌اش قصد دارد راه‌هایی تازه‌تر را تجربه کند!

چطور چنین حرفی می‌زنید؟! از کدام تملیق صحبت می‌کنید؟! باز هم می‌گویم این فیلم یک درام جنایی صرف است و خواهش می‌کنم برای تفسیر آن به فلسفه پناه نبرید!

ولی تکلیف فیلم شما با تماشاگر روشن نیست ...

چرا؟

چون نه به عنوان یک مولودرام جنایی راضی‌کننده است و نه به عنوان یک کمدی سیاه!

رؤیای کاساندرای تنها یک نمایش از وضعیت اخلاقی نابهنجاری است که جوامع متمدن را اسیر خود کرده است، همین؛ نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد!

بسیار خوب؛ از بازی بازیگران فیلم بگویند.



گفت‌وگوهای رؤیای کاساندر! برخلاف گفت‌وگوهای سایر فیلم‌هایتان فاقد محتوا و عمق کافی هستند!

درست است، به‌عمد سعی کردم در پیرنگ داستانی اصلی عمق غیرواقعی ایجاد نکنم تا تماشاگر درگیری ذهنی زیادی برای فهم فیلم نداشته باشد.

آیا این مسئله فقط در ساده بودن گفت‌وگوها رعایت شده است؟ خیر، جنبه‌های دیگری را هم در بر گرفته است؛ برای مثال هم اوآن مک گرگور و هم کالین فارل گفت‌وگوهای خود را خیلی سریع ادا می‌کنند تا جایی برای شکل‌گیری استعارات ذهنی تماشاگران باقی نماند.

... این سرعت موجود در فیلم به نظر خیلی‌ها ناشی از بی‌حوصلگی یک کارگردان پیر است!

از حسن نظرتان سپاسگزارم! مطمئنم این نظر، نظر مخاطبان سینمای من نیست بلکه فقط نظر پاره‌یی منتقد منفی‌باف است! اما فیلم شما خیلی شبیه به یک فیلم تلویزیونی شده است!

[با تعجب] تا به حال کسی چنین چیزی را به من نگفته بود! ببینید، فیلم‌های شما دارای فرهنگ ویژه‌یی در میان عموم مردم بوده و خیلی‌ها کارهایتان را به خاطر اشتراکات خاصی که دارند پیگیری می‌کنند، ولی در رؤیای کاساندر! خبری از این اشتراکات نیست!

مثلاً چه اشتراکاتی؟  
مثلاً همان موضوع گفت‌وگوهای وودی آلنی که در تمام دنیا شما را با آن می‌شناسند ...

من در تمام مدت فیلمسازی‌ام هرگز به این فکر نکرده‌ام که کسی را تحت تأثیر قرار داده‌ام یا نه! من حتی نتوانستم روی فیلمسازان جوان‌تر اثرگذار باشم! من فقط دوست دارم فیلم بسازم.  
متوجه منظورتان نمی‌شوم!

بیش‌تر کارگردانان جوان فیلم‌هایی به سبک «مارتین اسکورسیزی» یا «استیون اسپیلبرگ» و یا «استنلی کوپریک» می‌سازند؛ من هرگز ندیده‌ام که جوانان، به عنوان یک شخصیت یا یک فیلمساز از کارهای من تقلید کنند.

«اوآن مک گرگور» و «کالین فارل» نقش‌های اصلی فیلم من را ایفا کردند و تا حدود زیادی از همکاری با آن‌ها راضی بودم.  
درست است که شما در انتخاب بازیگر برای کارهایتان آزادی عمل زیادی دارید؟

خیلی‌ها می‌گویند هیچ بازیگری برای کار کردن با من درنگ نمی‌کند، اما این حرف شایعه است! هنرمندان بسیاری بوده‌اند که به دلیل دستمزد کم یا دوست نداشتن فیلمنامه درخواست همکاری من را رد کرده‌اند.  
آیا تا به حال پیش آمده که برای جلب رضایت یک بازیگر چندین بار یک پیشنهاد را به او بدهید؟

اگر نقشی را برای بازیگری مناسب بدانم، ده بار هم که درخواست من را رد کرده باشد باز هم آن را به او پیشنهاد خواهم داد!  
چرا داستان سه فیلم آخرتان در انگلستان می‌گذرد؟

دلیل خاصی ندارد، فقط دوست داشتم کمی از هیاهوی فیلمسازی در آمریکا دور باشم! البته تهیه‌کنندگان هالیوودی هم در سال‌های اخیر خیلی سختگیر شده‌اند و دوست دارند بر تمام امور فیلم‌هایشان نظارت داشته باشند!

آیا محیط و جغرافیای انگلستان برایتان ناآشنا نبود؟  
سه فیلم آخرم و به‌ویژه رؤیای کاساندر! فیلم‌هایی هستند که از بریتانیایی‌های معمولی و تیپ‌های همیشگی و آشنای این سرزمین برای شخصیت‌های داستانی خود استفاده کرده‌اند، بنابراین همه چیز کاملاً مانوس و مطابق انتظاراتم بود.

پس می‌توان این فیلم‌ها را گزارشی وودی آلن‌گونه از وضعیت اجتماعی کشوری مانند انگلستان دانست؟!

همین‌طور است؛ البته با توجه به این نکته که جامعه‌یی مانند بریتانیا تشابهات فراوانی با کشورهای مدرن پیرامونش دارد!  
مقصودتان از کشورهای پیرامونی، بعد جغرافیایی قضیه که نیست؟

چرا! این مسئله هم بعد جغرافیایی را در بر می‌گیرد و هم مسئله‌ی جهان‌وطنی را که این روزها بسیاری از سیاستمداران روی آن مانور می‌دهند!



### مروری بر زندگی و کارنامه‌ی بازیگری ریچارد گیر

«ریچارد تیفانی گیر» متولد ۳۱ اگوست ۱۹۴۹ در فیلادلفیاست. ریچارد در دوره‌ی راهنمایی با نواختن سازهای مختلف وارد دنیای هنر شد. در ۱۹۶۷ پس از گرفتن دیپلم متوسطه بورسیه‌ی دانشگاه ماساچوست در ایمرست را به دست آورد؛ در آن‌جا فلسفه خواند، اما بعد از دو سال درس را رها کرد تا بازیگری پیشه کند. در ۱۹۷۳ نقشی در نمایش «گریس» و سال بعد نقشی در «رام کردن زن تندخو» بازی کرد. اولین نقش سینمایی‌اش را در فیلم «گزارش به کمیسر» ایفا نمود. بعد از بازی در یکی از قسمت‌های مجموعه‌ی «کوچک» در ۱۹۷۷، در فیلم «در جستجوی آقای گودبار» نقشی قابل اعتنا - تونی لو پورتو - به دست آورد. یک سال بعد پس از ایفای نقش در فیلم «روزهای بهشت» و دریافت اولین جایزه‌ی بهترین بازیگر خارجی از مراسم دیوید دوناتلو، در سفری به نپال با راهبان بودایی و طریقت بودیسم آشنا شد؛ اتفاقی که بعدها زندگی او را وارد مسیری تازه کرد. پس از بازگشت نقش‌هایی جالب در برادوی و هالیوود انتظارش را می‌کشید. در ۱۹۸۰ حضور در نقش اول «خوش‌تیپ آمریکایی» او را تا مقام یک ستاره بالا برد. دو سال بعد با فیلم «یک افسر و یک آقا زاده» به همراه اولین نامزدی گلدن گلوب شهرتی جهانی کسب کرد. نسخه‌ی آمریکایی «از نفس افتاده» در سال بعد او را برنده‌ی جایزه‌ی بهترین بازیگر مرد رقابت‌های شو وست کرد. کار با «فرانسیس فورد کاپولا» در فیلم «کاتن کلاب» و «مایک فیگیس» در فیلم «امور داخلی» از نقاط برجسته‌ی کار گیر در دهه‌ی ۸۰ بودند، اما بزرگ‌ترین اقبال تجاری با فیلم «زن زیباروی» در ۱۹۹۰ به سرانجامش آمد و او را تبدیل به بازیگر / ستاره‌ی اول کمدی‌های عاشقانه در دهه‌ی بعد نمود. آغاز دهه‌ی ۹۰ با انتخاب گیر برای بازی در فیلمی از «آکیرا کوروساوا» به نام «راپسودی در ماه اگوست» همراه بود. پس از آن ریچارد گیر هم‌زمان با بازیگری شروع به تهیه‌کنندگی کرد و فیلم‌های «تحلیل نهایی» و «سامرزبی» را تولید نمود. در ۱۹۹۷ به خاطر بازی در فیلم «مخمسه‌ی چینی» جایزه‌ی آزادی بیان را از انجمن ملی منتقدان فیلم به دست آورد.

شروع هزاره‌ی جدید برای ریچارد گیر با تصاحب جایزه‌ی ویژه‌ی یک عمر فعالیت هنری از جشنواره‌ی شیکاگو همراه بود. او در سال ۲۰۰۲ بازی در فیلم «خیانتکار» ساختگی «ادریین لین» را تجربه کرد، فیلمی که بار دیگر قدرت بازیگری‌اش را به نمایش گذاشت؛ اما نقطه‌ی اوج کارنامه‌ی او در همین سال با فیلم موزیکال «شیکاگو» رقم زده شد، فیلمی که گیر را سرانجام به جایزه‌ی گلدن گلوب رساند. ریچارد گیر سال گذشته با بازی در فیلم‌های «کلک» و «مرید» مورد توجه منتقدان و مردم قرار گرفت.

فکر می‌کنید چرا این‌طور بوده؟

چون ایده‌های من فقط توسط خردم قابل تبدیل به فیلم هستند، چرا که من فیلمسازی غریزی‌ام!

در رویای کاساندر آنچه قدر از سینمای «هیچکاک» الهام گرفتید؟ بسیار زیاد؛ حتی شاید یکی از دلایلم برای ساختن یک درام جنایی، ادای دین به هیچکاک بوده باشد. آلفرد هیچکاک فیلمسازی بزرگ بود که در زمان خودش هیچ‌کس قدرش را ندانست!

این مسئله‌ی الهام از ساخته‌های دیگر فیلمسازان در سایر کارهایتان هم وجود داشته است؟

بله، من همیشه از بهترین کارگردانان الهام گرفته‌ام! از «اینگرام برگمان، گروچو ماركس، چارلی چاپلین، باستر کیتون، مارتا گراهام و فدریکو فلینی».

کار کدام یک از کارگردانان جوان‌زمان حاضر را تحسین می‌کنید؟ من معمولاً عاشق کارهای کارگردانان جوانی هستم که برای ساختن فیلم‌های خوب تلاش می‌کنند، نه آن‌ها که به دنبال پروژه‌های معمولی هالیوودی هستند. «پل تامس اندرسون» کارگردان فیلم «خون روان خواهد شد» را خیلی دوست دارم؛ او را برای فیلم‌های قبلی‌اش هم دوست داشتم. فیلم‌های «الکساندر پاین» و «فرانک دارابونت» را هم دوست دارم، به‌خصوص دارابونت که اصلاً به دنبال کار مطابق علائق تهیه‌کنندگان نبوده و چیزهایی را می‌سازد که واقعاً به آن‌ها علاقه دارد!

در باره‌ی فیلمبرداری کارهایتان کمی صحبت کنید!

من خیلی ساده و بدون دغدغه صحنه‌های فیلم‌هایم را فیلمبرداری می‌کنم... صبح سر لوکیشن رفته و صحنه را آماده می‌کنم، بازیگران از راه می‌رسند و بازی می‌کنند. در اغلب موارد هم کار به تکرار صحنه‌ها نمی‌انجامد، چون وقتی صحنه‌ی خوب از کار درآمد دلیلی نمی‌بینم که کار بیش‌تری روی آن انجام دهم!

چه قدر راحت و البته عجیب!

بله؛ البته من نمی‌گویم که این عادت خوبی است، فقط می‌خواهم بگویم که حوصله ندارم مثل بقیه کار کنم. دیگران خیلی بیش‌تر از من وسواسی‌اند؛ آن‌ها صحنه‌ی را از یک زاویه و بعد از زاویه‌ی دیگر فیلمبرداری می‌کنند، آن‌وقت دوربین را بر شانه می‌گذارند و یک نمای درشت می‌گیرند و بعد نمای بسیار درشت دیگر! آن‌ها تمام یک روز و یا حتی دو روز را برای کاری که می‌توان در عرض دو ساعت انجام داد صرف می‌کنند، ولی من نمی‌توانم این‌گونه کار کنم!

یک سؤال تکراری؛ اصلی‌ترین هدف‌تان از روی آوردن به فیلمسازی چه بوده است؟

من کار سینما را به دلایل خیلی سطحی انجام می‌دهم؛ برای آشنایی با انسان‌ها، جلوگیری از خستگی روحی و... برای من کار سینما به منظور مقاصدی والا نیست و بر همین دلایلی که گفتم استوار است. من به این باور رسیدم که زندگی‌ام از همه چیز بااهمیت‌تر است؛ خانواده‌ام، کلارینت و مسابقات بسکتبال و بیسبال، از ساختن یک فیلم عالی و کامل مهم‌تر هستند! ■